

## باد نوشته

دستی در هوا چرخید

و با انگشت چیزی بر گرده‌ی باد نوشت:

- «فریادی از دل سکوت بر خواهد خاست».

- «ابرهای گم شده را آسمان باز خواهد جُست».

- «امشب آبستنِ حوادثِ غریبی ست».

- «توفان دارد بیدار می شود».

- «...»

\*

آن باذنوشته را

هر کس به زبانی

به تعبیر نشست.

\*

پروایی تازه در چشمان او نشسته بود

گزارش‌ها را برنتافت

تا ملال‌های مانده را برماند

انگشت‌ها در هوا چرخید

و چیزی بر گرده‌ی باد نوشت:

- «زمزمه‌های آشنایی به پرواز درمی آیند».

- «زمان شیرین‌شیرین می گذرد».

- «رازهای مه‌آلود در باران شسته می شود».

- «پروانه‌ها بال‌هایشان را در باد می تکانند».

- «...»

آن باذنوشته را

هر کس به زبانی دیگرگونه

باز خواند.

\*

پروایی دیگر از نگاه او پرکشید.

تا ملال‌های رمیده را باز آورد،

انگشت‌هایی در هوا چرخید

و چیزی بر گرده‌ی باد نوشت:

- «تصویرها از قاب‌های کهنه فرود می‌آیند».

- «جادوگران خنده‌های بنفش می‌پراکنند».

- «ابرهای مردّد خود را در سیاهی گم می‌کنند».

- «آوازهای خسته نیمه‌تمام غروب می‌شوند».

- «...»

\*

آن بادنوشته را

هر کس به گمانی دیگر

باز خواست.

\*

پروایی دیگر،

ملالی دیگر،

و بادنوشتی دیگر.

انگشت‌هایی در باد چرخید

چشم‌های خیره در امتداد انگشت‌های او چرخیدند

و سرهای شیفته، به همان شیوه

- برای چندمین بار -

چیزی بر گرده‌ی باد نوشتند...